



انسان تنها موجودی است که روایت می‌کند/ بنیادی‌ترین پیام حافظ

دینانی می‌نویسد: حافظ خود را روایت می‌کند. حافظ را به روایت خود حافظ باید شناخت. البته به مجرد اینکه من بخوام روایت حافظ را از خودش بگویم، در این مبحث دخیل و راوی خواهم شد.

دینانی می‌نویسد: حافظ خود را روایت می‌کند. حافظ را به روایت خود حافظ باید شناخت. البته به مجرد اینکه من بخوام روایت حافظ را از خودش بگویم، در این مبحث دخیل و راوی خواهم شد.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر یادداشتی با عنوان بنیادی‌ترین پیام حافظ که در سایت شخصی دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی منتشر شده است.

انسان تنها موجودی است که روایت می‌کند

در ابتدا چند مسئله فلسفی مطرح می‌شود، اول اینکه روایت به چه معناست؟ دوم اینکه آیا هیچ موجودی می‌تواند خود را روایت کند؟ کدام موجودی می‌تواند خودش را روایت کند؟ راوی با روایت شونده متفاوت است؟ می‌شود موجودی هم راوی باشد و هم روایت شونده؟ روایت شونده غیر از راوی است، ولی راوی می‌تواند روایت شونده باشد. هیچ موجودی غیر از انسان نمی‌تواند از خودش روایت کند، چراکه انسان، تنها موجودی است که می‌تواند از خودش فاصله بگیرد، به این معنا که او سوژه است، اما می‌تواند خود را به ابژه نیز تبدیل می‌کند، می‌تواند از بالا خود را بنگرد.

اگر به این معنا برسیم که تنها انسان خود را روایت می‌کند، نتیجه دیگری هم باید بگیریم و آن، اینکه روایت غیر هم از آن انسان است، آن را در خود می‌آورد و روایت می‌کند. نتیجه این دو مقدمه این است که هرچه انسان می‌گوید از خود اوست، حتی وقتی که از غیر می‌گوید، حتی وقتی که از خدا می‌گوید، او خدایی را روایت می‌کند که خود فهمیده است.

چگونه می‌شود به خلوت کسی راه یافت؟ هیچکس به خلوت دیگری راه ندارد غیر از خداوند؛ اما شاید بتوان از خلوت خود به خلوت دیگری راه یافت، بنابراین اگر بخواهیم به خلوت حافظ برویم، باید به خلوت خود راه یابیم، می‌توان از طریق هرمنوتیک با حافظ هم نوا شد. پس از این مباحث، نتیجه می‌گیریم که حافظ هم خود را روایت کرده است و همه آنچه گفته است از خود گفته، از این رو شاید تصور کنیم دیگر تفسیری در بین نیست، اما حافظ نیز بر نیمی از خود آگاه است، بنابراین خود را تفسیر کرده، او به خودش راه نیافته است، به عبارت فلسفی، او به خود انضمامی‌اش راه یافته و نه خود مطلقش.

درست است که شعر نیاز به فلسفه ندارد اما به این معنا نیست که نامعقول است. لب وعصاره عقل، شعر ناب است. اگر در جامعه ای روح شعر نباشد، باید گفت در آن جامعه آدمی نیست. ما در فرهنگ‌مان، در میان کلام‌مان شعر چاشنی می‌شود. فرهنگ غنی ما به شعر درهم آمیخته است. به ویژه شعر حافظ که هر بیت‌اش یک جهانی است. حافظ خود یک انسان خود آگاه است. خودی را چون نیک بنگری خودآگاهی است. انسانی که ناآگاه مطلق باشد اصلاً انسان نیست. حافظ در تاریک‌ترین دوران تاریخی ما زندگی می‌کرده است. محتسب بسیار تیز بوده است و نفس کش وجود نداشته، حافظ در چنین شرایطی آزاد زندگی کرده است.

بنیادی‌ترین پیام حافظ

او پیام آزادی به ما داده، یعنی اگر وابسته شوی دیگر آزاد نیستی. مشخص نیست او چطور زندگی کرده، اما به هر حال خوب زندگی کرده است، وابسته و ریاکار نبوده، به همین جهت قیام اول او آزادی و نتیجه آن پرهیز از ریاکاری بوده است. بنیادی‌ترین پیام‌های حافظ را می‌شود در آزادی و پرهیز از ریاکاری و دورویی خلاصه کرد. وای به حال جامعه ای که ریاکاری سراپای آن را فرا بگیرد، ریاکاری، انحطاط است. ریاکاران و منافقان در قرآن کریم مذمت شده‌اند، چون ام‌الفساد است. جامعه‌ای که در آن ظاهر و باطن آدم‌ها یکی نیست چه امن عیشی در آن هست؟

یکی دیگر از پیام‌های بنیادی حافظ هم همت بلند است. حافظ روی کلمه همت و همت بلند بسیار تاکید دارد. البته این‌ها همه به هم ارتباط دارند. همت بلند یعنی از تفرقه بازآ، حواست متفرق نباشد، هدفی متعالی و بلند را در نظر بگیر و نترس. این‌ها پیام‌های بنیادی حافظ هستند. حافظ به ذات شاعر بوده‌است، اما فقیه، محدث، فیلسوف، عارف و ادیب نیز بوده. او بر ادب فارسی و عربی مسلط بوده است، او تمام این‌ها را به نحو زیبایی در سخنانش آورده است، غزلش، مغانه است. او تا زرتشت و زروان و آیین مهر پیش رفته، معارف اسلامی را هم کامل در چنگ داشته است. او تمام معارف را در یک بیت آورده است. نیچه درباره حافظ می‌گوید: ای حافظ تو این‌قدر از می صحبت می‌کنی از می چه می‌خواهی؟ تو همان می ای هستی که عالم را مست کردی.